شرق روزنامه
instagram:sharghdaily1 twitter:sharghdaily youtube:sharghdaily Telegram:ShardDaily aparat:tasvirshargh www.sharghdaily.com

گفت‌وگو با فیروزه گل‌محمدی، تصویرگر و نقاش

تصویرهای کتاب «زال و سیمرغ» را سانسور کردند

همکاری فیروزه گل‌محمدی با جین گودال

عکس: سیدمنتظر شوق

فرانک آرنا

شاید تصویرسازی‌های «فیروزه گل‌محمدی» بیشتر در یادمان باشد تا اسمش؛ چون این تصویرگر و نقاش شناخته‌شده کشورمان، سال‌ها در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، در کنار داستان‌ها و شعرها برای رده‌های سنی «گروه ج» -سال‌های پایان دبستان- خاطره‌ساز شده که اغلب تصاویرشان در ذهن باقی می‌ماند. اما این همه کارهای او نیست؛ بعدها خودش در کتاب‌هایش اشعار را انتخاب و تصاویر آن را با ترکیب نگاه و تخیلات خود خلق کرد. قریب دو هزار مترمربع نقاشی «دیواری کشیده که هر یک سرنوشت جالبی دارند. سراغ فیروزه گل‌محمدی؛ رفتیم؛ چون اخیرا کتاب «زال و سیمرغ» او بعد از گذشت ۱۰ سال بالاخره منتشر شد اما با سانسور. او که نزدیک ۶۴-۶۵ کتاب تصویرگری کرده است، آزرده‌خاطر بود که چرا چنین اتفاقی برای کتابش افتاده و او مجبور شده روی برخی از تصاویر خط بکشد. خانواده فیروزه گل‌محمدی اهل سیاست هستند ولی او هیچ‌وقت درگیر سیاست نشد. او و زهرا رهنورد به اصطلاح دو ستاره جالب است در میدان محسنی دو کار هنری کنار هم کشیده بودند که برخی‌ها به شوخی می‌گفتند این میدان باید «میدان جارتین» نام بگیرد. شرح کامل بخشی از زندگی او در این گفت‌وگو بیان شده که شما پیگیری می‌کنید.

واقعیت این است آن‌قدر که در جامعه به هنر سینما و نمایش اهمیت می‌دهند، به هنرهای تجسمی کمتر توجه می‌شود. هرچند در این سال‌ها به نقاشی و عکاسی کمی اقبال نشان داده شده، اما به تصویرگری و تصویرسازی کمتر پرداخته شده است. شما هم در این زمینه سال‌ها است فعالیت می‌کنید. قبل از هر چیزی می‌خواهم بدانم «فیروزه گل‌محمدی» کیست؟

چه سخت! زمانی که در هنرستان داشتم درس می‌خواندم، دو خواهرم به من توصیه کردند چون ما ادبیات و تجربی خوانده‌ایم، تو رشته فنی بخوان. من آن‌موقع به هنرستان «شهناز پهلوی» رفتم و الان نمی‌دانم اسمش چیست، ولی اطراف ایستگاه «هدایت» بود. آنجا هم سرامیک، هم خیاطی و هم دکوراسیون تدریس می‌شد. ما کفتیم خیاطی باید بگیریم. چون خواهر دیگرم خیاطی خوب بلد بود، من هم خیاطی را خوب یاد گرفتم. گرفتن ابتدایی را انجام می‌دادم و خوشم آمد تا بعد از شش حدکثر شیم نمی‌توانید سرامیک بلد بگیرید یا دکوراسیون. من نمی‌دانستم سرامیک چیست. از کلاس بیرون آمدم و به یکی از دوستانم گفتم چه کنیم؟ قضیه شاخ و شانه‌ای نیم. گفتم بیا. بعد کلاس بلند شد. پشت کلاس رفتیم و سکه را انداختیم و دکوراسیون شیم شد. گفتیم بیرون همین را آمده می‌دهیم. به کلاس رفتیم و دیدیم استاد ایستاده و میخ‌ها و چسب و غیره است که با یک خط‌کش روی آنها کار می‌کند. خلاصه هر استاد و هر چیزها که کمک کردند. یک کلاس چهار ساعت طول کشید. ما هم همین طور می‌کشیدیم. آخر سر استاد آمد و نقشه من را گرفت و رد نکرد. به دوستم رو به بچه‌ها گفت ببینید این طوری می‌خوام بکشید. من هم چهارساخ ماندم ولی من از این کارم خیلی خوشش آمده بود. از اینجا به بعد قضیه دکوراسیون شروع شد. البته نقاشی نبود. ولی طراحی داشت. بالاخره هنرستان را تمام کردم. وارد دانشگاه شدم و رشته دکوراسیون را تمام کردم. اما در این مدت کارهای کوچکی هم می‌کردم. مثلا تزیین بچه‌ها دیوار بود که روی آن نقاشی کردم. جالب است بدانید همینکه حسن کردم در کارها هنری را انتخاب نکرده‌ام؛ یعنی هل داده شدم یا موقعیتی پیش آمده که به من گفتند یا نقاشی کن یا قلمکار را انجام بده. تا اینکه به دلیلی در سال ۱۳۶۳ به پاکستان رفتیم. قبل از رفتن به آنجا، من به کانون پرورش فکری رفتم. کلاس آقا در «نیکان بچه»، هم کار کردم‌ام. دست آخر قدانی شیم خیلی شد و زبیش نبودند. شهرداری کاشان؛ یعنی طبق حق کبی رایت حداقل باید به ما خبر می‌دادند نه دادند!

اعتراض نکردید؟

نه اعتراض نکردم.

چرا؟

چون همان موقع‌ها آقای فرشچیان حرف جالبی به من زد. آن زمان ما نزدیکی های «ارگ» ساکن بودیم. یک سبزاخانه آنجا بود که روی دیوارش نقاشی «عصر عاشورا» را کچ‌وکوله کشیده بودند. آقای فرشچیان گفت: یکی به من خبر داد. من گفتم بابا ولش کن. بدار بکشن. اینها هرکاری کنند باز شبیه کار فرشچیان نمی‌شود. دیدم حرف خالی‌زدنه و من هم اعتراض نکردم.

دربباره شکل حضورتان در کانون پرورش فکری در دهه ۶۰ و تا زمانی که از آن خارج شدید بگویید.

حب من بعد از انقلاب، من از سال ۱۳۶۳ کارهای کوچکی برای «کیهان بچه‌ها» انجام می‌دادم. تصویرگری برای شعر و داستان و غیر آن بود. آن زمان کتاب تصویرگری نمی‌شد. ولی همان‌طور که گفتم، از ۶۳ که ما به پاکستان منتقل شدیم، به کانون رفتم و ماجراها را تعریف کردم. تا سال ۱۳۷۱ با کانون همکاری داشتم. اما به دلیل اتفاقات بدی که افتاد، از اجرا جدا شدم.

چه اتفاقاتی؟

یکی اینکه کراهیست کار در آن زمان کار جالبی برای بهتر نشان‌دادن تصاویر در کنار اشعار یا مطالب داستان انجام نمی‌دادند. دیگر اینکه کاغذهایشان مرغوب نبود و بدتر از همه اینکه عجیب و غریب بود. دیگر اینکه یک روز چهارشنبه مسئولان وقت در کانون را می‌بندند و شنبه که به سرکار برمی‌گردند، می‌بینند لوله آب چوبن ترکیده و کل آرشیوه که در زیرزمین جای داشت را آب گرفته و اغلب کارهای اصلی من و آقایان زنبرکلک و مقالی و صادقی و کلانتری را آب گرفته بود. یا کدرتند و یک چیز افتضاحی شد.

فکر کنم آن زمان آقای جینی فروشان رئیس بودند؟

فکر کنم. در آن زمان من حدود ۷۰-۶۰ کار داشتم. عکاسی به من گفت من روی آنجا رفتم. همه کارها را در محوطه بارکینگ که بزرگ بود روی زمین جمع کردند تا خشک شود. تا سؤال مردم را بیرون انداختند و فیلمهایی را هم که گرفته بودم. از من گرفتند. ما خیلی هم مصاحبه کردیم و کم زدیم و تلفن کردیم. اما هیچ اتفاقی نیفتاد. دستم‌گم اگر کارها را به ما می‌دادند تا خودمان بازسازی و مرمت می‌کردیم، خیلی بهتر بود. اما چنین اتفاقی نیفتاد. چون من خودم می‌دانم تا چه رنگ و قلمی کار کرده‌ام و می‌توانستم از اجرا جدا نشم. بعد نمایشگاهی برپا کردند و از هرکدام ما یک اثر به نمایش گذاشتند تا دلمان خوش شود و یعنی اینکه عجیبی نشده.

یعنی اغلب کارهای شیفرهای شما در آنجا بود؟

بله. من شخصا تا حالا هیچ نفهمیدم که کدام کارهایم از بین رفت یا باقی ماند. بعد از آن با کانون قطع همکاری کردم. بعد با خودم گفتم از این بعد من خودم در نقش ناشر، نویسنده و تصویرگر کار می‌کنم. رفتم سراغ مولانا و کتاب «زال در هفت تاریک» که اولین کار مستقلم بود. چند دوسرم کارم را سرفرخ کردم و بعد دومی و سومی و تا همین الان چهار کتاب در کشوی خانه من است. یک کتاب دیگر دارم با عنوان «جناب شغال رنگ ما را دزدیده» که خیلی بامزه است و در سال ۱۳۸۹ منتشر شد.

بعد کتاب «منطق‌الطیر» بود که خودم به ژاپن فرستادم و برنده شد. «زال و سیمرغ» هم برنده شد. من آن موقع نظری داشتم و هنوزم دارم که نوجوانان ما باید با گنجینه آثار ادبی ما آشنا شوند. از آن موقع تصمیم گرفتم که سراغ متون قدیمی بروم و تصویرگری کنم. از آن موقع به بعد من هیچ داستانی را از کسی نگرفتم جز یک کتاب شعر. من یک نوع نگاه دیگری به شعر دارم که متعلق به خانم عرفان نظرآهاری است. شعرهای خیلی قشنگ داشت. وقتی نشانم این را به من داد، واقعا دلم رفت که این کار را بکنم.

شعرهای بقیه کارها را خودتان انتخاب می‌کنید؟

مثلا متن «جناب شغال رنگ ما را دزدیده» بر اساس اشعار مولانا است که آخرش آوردیم. بعد این «زال و سیمرغ» که الان دست شماست هم شعر است. اما یک جاهایی هم یک پاراگراف نثر دارد.

با ناشران خارجی کار کردید؟

یک ناشر سوئیسی در نمایشگاه بولونی وقتی کتاب «قبل در خانه تاریک» را دید، خوشش آمد. کتاب ترجمه شده بود و از آن استقبال کردند. بعد به من سفارش داد و کفت داستانی دارم که می‌خواهم با این تکنیک کار شود.

نویسنده کیه بود؟

نویسنده‌اش یک خانم و آقای جوهرفوش اهل اروپای شرقی بودند که اصلا آنها را نه‌دیدم. کتاب هم به انگلیسی، آلمانی و فرانسه منتشر شد و نسخه انگلیسی داستان را برای من فرستادند و پرسیدند دوست داری کار کنی که کفتم بله. مورد دیگری که باعث افتخار من شد پیشنهاد نشر minedition (مایندیشن) بود. در سال ۱۳۵۱ که ناشر با من کنار گفت و کفت دوست داری جزیره صلح از خانم «جین کودال» زیست‌شناس معروف، دارم که می‌خواهم تو تصویرگری کنی و همفام این است که دو زن از دو تمدن روی آن کار کنند. البته خانم کودال اخیرا فوت کردند و مناسب بدیم که از این طریق از ایشان یادی کرده باشیم. نام کتاب «دعاهایی برای صلح جهانی» است که به زبان انگلیسی و آلمانی و بعدا توسط کانون به فارسی چاپ شد.

وقتی یک ناشر خارجی به شما رجوع می‌کند. حقوق مؤلف و تصویرگر را مطابق قانون کپی رایت باید رعایت کنند. اصولا قرارداد ناشران خارجی با شما چگونه است؟

متلا این ناشران خارجی که معمولا کتاب‌های خیلی تصویرگرایی را که جایزه بردهاند، کار کرده‌اند. قراردادی که می‌بندند بیش از ۱۰ صفحه است. یک نمونه‌اش اگر فلان دیزین را به ما بدهید. فلان مبلغ را برای شما واریز می‌کنیم. یعنی ریزه‌کاری‌های زیادی دارد. جالب است که من ۱۰ سال پیش با آنها قرارداد بستم. اما چند وقت پیش مبلغی برایم واریز کردند.

عکس: سیدمنتظر شوق
فیروزه گل‌محمدی: هنوز کتاب‌هایم را در کشوی خانه من است

چون طبق قرارداد بیشتر فروخته شود و باید به ما مبلغی را به ما می‌دادند. البته من خودم مدیر هنری خانه هم که بیشتر کارهایم را انجام دهد و باید به ما بدهند. البته برخی از این ناشران کلاهبردار هم هستند. این‌جوری نیست که کفتم به جزیره صلح رفتم. کتاب کفتند بیا. اینکار نشد. مخصوصا ناشران کشورشناخته‌شده. ولی اگر با ناشران درست و حسابی کار کنید. درست عمل می‌کنند. من کتابی از لندن سفارش کفتم با عنوان «روزای نیمه‌شب تابستان» شکسپیر. تمام قرارداد را بستیم. هیچ شوهر به کار کردم و چقدر هم بیکار بود. بیائیدن شوهر کفت تو سانسور کردم. ولی بعد آن اولین کار مستقلم بود. تمام دنیا. انگار مرحو شده بود. پس این مدلش هم دارم یا با یک ناشر آلمانی کار کردم و یک ناشر کار کردم و از جایی شد و بدون اینکه به من بکوید به یک ناشر فرانسوی داد تا کتاب را چاپ کند. به من هم هیچ حق و حقوقی نداشت. البته ناشر خیلی عجیبی هم بود. با ناشر معروف آلمانی «بوهرین» با من قرارداد بست و کتاب «جناب شغال رنگ ما را دزدیده» را چاپ کرد و سرخود به ناشر فرانسوی داد و هیچ حق و حقوقی هم پرداخت نکرد.

شاید دلیل مهمش این است که این عضو معاهده بین‌المللی کپی‌رایت نیست و ما خودمان حقوق تألیف دیگران را رعایت نمی‌کنیم.

خانم لیلی حاری که من کارهای هنری هستند از «بوهمیرس» شکایت کردند ولی به جایی نرسید. یعنی اگر عضو کپی‌رایت چینی باشیم. بالاخره یه یک چیزی می‌رسیم. شاید این حرف شما درست باشد. اما از سال ۱۳۷۱ خودم کار کردم و پرداختی را توی کشو گذاشتم تا یک ناشر خوب آنجا را چک کند و در نبودم، بچه‌هایم آنها را یکجوری کنند. تا اینکه برای چاپ کتاب «قبل در خانه تاریک» نشرافق آمدند و کار را چاپ کرد. من هنوز در کفت‌وگوهایم کفتم‌اگه آقای هاشمی‌نژاد مثل آن شاهزاده که سوار بر اسب سفیدی است بیوبی آمد و من را نجات داد. با آقای بهم‌پویر به زیباترین و خلاقانه‌ترین شکل کتاب «زال و سیمرغ» را منتر کرد. از آن به بعد من دیگر درصد بیشتر جلد کرفتم و کفتم کار اورجینال را نمی‌دهم و شما می‌توانید اسکن کنید. در حالی که کانون تمام کارهای اورجینال ما را کرفت. ضمن اینکه دیگر با ناشر غریبه کار نمی‌کنم. من با کسانی کار می‌کنم که سال‌هاست اجازت بدادند خودم را می‌شناسم.

حق و حقوق دارید؟ نقاشی‌های دیواری چگونه است؟ چون در غرب سنت قدیمی نقاشی دیوار وجود دارد که به آن فرسک می‌کویند و هزمندان بزرگ تاریخ مثل میکل آنژ و رافائل بر دیوار نقاشی‌ها و مکان‌های مقدس نقاشی کشیده‌اند و تبدیل به میراث بشری شده‌اند. ولی متأسفانه در نباهایی مثل عالی‌قاپو در ایران در دوره‌ای نقاشی‌های دیوارها را خراب کردند.

حق و حقوقی در این مورد وجود دارد و به‌راحتی می‌توانند روی آن رنگ بزنند. همان‌طور که کفتم، من خودم در نقاشی‌های دیواری شرکت کردم. یعنی از آنها زیر پل جلال آل‌احمد بود که روی موضوع تسبیح در قرآن کار کرده بودم.

البته الان دیگر پل جلال آل‌احمد به شکل کشنده نیست.

بله. آن زمان تسبیح حضرت عیسی(ع) و مریم(ع) در یک طرف و حضرت داوود(ع) و حضرت یوسف(ع) در شکم ماهی را در طرف دیگر را کشیده که تسبیح می‌گفتند. بعد من هردفعه از آنجا رد می‌شدم، از بالای پل کلی گل روی صورت حضرات مسیح و مریم(ع) سرازیر می‌شد. به شهرداری رفتم و گفتم آقا ما اگر روز قیامت بخواهیم جواب بدهیم. چه جوابی خواهیم داد؟ گفتند می‌رویم و می‌شوییم. توضیح دادم ولی بعد از شستن رنگ عوض می‌شود. بالاخره گفتم لطفا پاکش کنید. در میدان مادر هم، مادر یک زنی بود که دستانش را باز کرده بود و از اشعار مولانا بود و یکی هم در میدان فاطمی برای سالگرد مولانا ۷۰۰تا از پنج نقاشی که کشیده بودم از اشعار مولانا بود که همه‌اش یا خراب شده یا پاک کرده‌اند. به غیر از نقاشی میدان گل‌ها که هنوز بیشتر درخت‌هاست.

چرا سراغ شعرای معاصر نرفته‌اید. مثلا نیما. شاملو. فروغ فرخزاد یا نصرت رحمانی؟

جین دربرگیری شان کم است. هدف من بیشتر شناساندن ادبیات کهن به نسل‌های جدید است. شاید اشعار منطق‌الطیر و فردوسی و مولانا به گوش نسل جدید نخورده باشد. ولی شعر مدرن به اندازه کافی دارد چاپ می‌شود. اصلا تخصص من روی این موضوع است.

دوست دارم نظرتان را درباره نقاط افتراق و اشتراک نقاشی و گرافیک بدانم؟ اصلا مرز این دوتا چیست؟ مثلا وجه افتراق نگارگری و نقاشی را می‌توان برسیکتیو دانست.

من اغلب به دانشجویان و هنرجویان خودم می‌گویم شاید برخی افراد قبول نداشته باشند ما تمام آثاری که داریم می‌کشیم؛ چه نقاشی و تصویرگری. همه به نوعی تصویرسازی محسوب می‌شوند.

خب. در نقاشی فیگوراتیو درست است. اما در آبستره چطور؟

خب. کمکم به آنها رسیدیم. چیزهایی درون هنرمند بوده که از دل آنها فراتر رفته از فیگوراتیو. نیمه‌فیگوراتیو و تا به انتزاعی رسیده. به نظر من همه اینها به گونه‌ای تصویرسازی هستند. به هر حال درون نقاشان هم همیشه داستان یا روایتی وجود دارد.

خانم گل‌محمدی، اشاره‌ای کنم به هنر شرق، از نگارگری ایرانی تا مینیاتور شرق دور. آنها به آن شکل پرسیکتیو ندارند. البته پرسپکتیوی که ما در آثار رامبرانت. کاراواجو. هنرمندان غربی و... می‌بینیم و دیگر مسئله فرو انعکاس آن میان اشیاست که فوق‌العاده هستند.

من نگفتم که اینها تفاوت ندارند. من در کل گفتم هر هنری که از قلم روی کاغذ می‌آید، همگی به‌نوعی تصویرسازی درونی است. ولی سبک‌ها فرق می‌کنند.

در این سال‌ها که شما کار کردید‌اید. آیا با پدیده‌ای به اسم سانسور مواجه شده‌اید؟ آیا کارهای‌تان در کنار متن کتاب دچار سانسور شده‌اند؟ شما براساس متن نهایی درواقع تصویرگری می‌کنید و تصویرگری خود شما هم شامل ممیزی شده بد یا نه؟

اول اینکه متن و تصویر جدا از هم ارزیابی نمی‌شوند. یاسخ سؤال شما متأسفانه بله است. البته کتاب «زال و سیمرغ» سانسور شد. هرچند تا قبل از این کتاب‌های من هیچ وقت با سانسور مواجه نشده‌اند؛ حتی در سیاسی‌ترین شرایط مملکت. دو کتاب «جناب شغال رنگ ما را دزدیده» و «شاه بالاها شاه بی‌کلاه» که اتفاقا هم سیاسی بودند. در زمان جاپ‌شان هیچ مشکلی پیدا نکردند. ولی سر کتاب «زال و سیمرغ» مسیر مجزاگری خیلی طول کشید. وقتی کسی را برای پیگیری فرستادیم، گفتند چرا از پرده جراید و تیترهای روزنامه استفاده کردید؟ که توضیح دادیم که تصاویر کلاژی از روزنامه‌ها هستند، یعنی نقاشی را با برده تیتر روزنامه ترکیب کردیم. گفتند نمی‌توانیم مجوز بدهیم! جالب است بدانید که من برای این کتاب در سال‌های ۹۳-۹۲ چنین کاری کرده بودم و اتفاقا اخبار بیشتر مربوط به احمدی‌نژاد بود. مشابی هم بود. ولی کتاب «زال و سیمرغ» پروسه چاپش خیلی طول کشید و تازه کمتر از یک ماه است که منتشر شده. ضمن اینکه قریب ۱۰ سال به دلایل اقتصادی و کرونا توی چاپ مانده بود. من مطالب غیرخلافی که منتشر نکردم. اغلب اخبار محصولی روزنامه‌ها بود. مثلا «زرداری» نخست‌وزیر پاکستان، گفته «بدترین دموکراسی‌ها از دیکتاتوری بهتر است»؛ اما همین جمله اصلا لرزه ایجاد کرد بود. بعد آن از هم ۳۰-۲۰ سال ۲۰ اسم احمدی‌نژاد آن وسط‌ها بوده که گفتند باکش نکنید! یعنی شرم‌آور است برای منی که تاکنون ۶۵-۶۰ کتاب تصویرگری کرده‌ام و همگی چاپ شده‌اند. من هیچ وقت دنبال سیاست نرفتم. با اینکه در خانواده سیاسی هستم. ولی اینکه موشکافی کنند و بکویند اسم احمدی‌نژاد و کلمه دموکراسی را پاک کن و اسم مشابی را خط بزن. عجیب بود. برخی از موارد را سانسور کردیم و رویش خط کشیدیم و با همان خط‌ها کتاب را منتشر کردیم. متأسفانه گفتند این دوره اخیر ریاست‌جمهوری سانسور به‌شدت زیاد شده و قبلا این‌گونه نبود. من حتی موارد را برای خانم تاده رضایی طی کامنتی در اینستاگرام ایشان نوشتم و موارد را توضیح دادم (خانم رضایی جدی است که برکنار شده‌اند) که این فاجعه و کار زشتی است.

البته چاپ و نشر مواردِ اصلاحی و خط‌خوردگی به خود کتاب وجهی هنرمندانه و درعین‌حال اعتراض‌گونه داده است که در تاریخ می‌ماند.

البته این‌طور هم می‌شود. تفسیرش کرد. ولی هیچ‌وقت نمی‌شود تاریخ را پنهان کرد. به هر حال به مورز رمان در هر جایی آن واقعه یک روزی نشان داده می‌شود.

مثل فیلم‌هایی که سانسور می‌شوند یا جزایه پخش نمی‌کنند.

بله. اصلا کار هنرمند سانسورشدنی نیست. اما بنهان‌کردن نقاشی‌های زنان عریان و لمیدن روی تخت یا مجسمه ونوس در استامپ بوتان که زمانی لخت و اروتیک محسوب می‌شود. قبل از اینکه بی‌حجابی محسوب شود. بخشی از واقعیت بدن است. حتی در واتیکان که مذهبی‌ترین کشور در غرب است. تصاویر حضرت عیسی (ع) در کنار حضرت مریم (س) معنویت را نشان می‌دهد. که بعد آمدند آن را شکستند و به جای دیگری بردند. به این حال مسجدیان با احترام به آن نگاه می‌کنند.

نظر خانم دکتر رهنورد یا مهندس موسوی درباره کارهای‌تان چه بوده؟

جز تشویق و تحسین چیزی ندیدم.

عرصه کاری آقای مهندس موسوی جدا از خانم رهنورد است. اصل پیشنهاد یا نقد خاصی درباره کارهای‌تان داشتند؟

البته می‌دانید که آنها در حصر یا هم بکسری تابلو کشیده و یک کار تلفیقی کرده‌اند. قسمت بیش تابلو. خانم رهنورد مینیاتور کشیده بود و قسمت بالا را هم مهندس موسوی که تلفیق قشنگی بود.

اصلا منتظر خاصی داشتید؟

توی ایران خودم را گشتم منتظر بیدا کنم که کسی بیاید و کارهایم را نقد کند. یعنی از آقایان فرشچیان، زبرکلک و... می‌خواستم که کارهایم را در هنل کالا به ایشان نشان دادم. به آنها می‌گفتم من می‌خواهم پیشرفت کنم ولی هیچ‌کس به من نمی‌کوید که کجای کارم اشکال دارد. ایران کفت مشکل کارهای تو این است که همه چیز را قشنگ و با لطافت می‌کشی! متلا بچه‌ها دو تا جیرجیر بیه‌ام دستمون بود. ما تا برسیدنگ آن حس را به آدم منتقل می‌کرد. این یک نکته مهم و کاربردی برای من بود. یک بار به زور مهندس موسوی و خانم رهنورد را به آتلیام که توی زیرزمین بود. آوردم. کارهای بزرگی را که کشیده بودم. به آنها نشان دادم. اول کفتند که خیلی خوب است. ولی در آخر آقای مهندس موسوی کفت این یکی خیلی کامل و بهتر شده و البته یک بار دیگر هم درباره یک‌سری کارهایی که نبوده بودند، این حرف را زدند که «این خیلی خوب است» و من از این تلیدها فهمیدم که سر آنهای دیگر خیلی خوب است!

شاید کارهای شما برای گروه سنی زیر ۸ سال است. بادم می‌آید در دوران بچگی کارتون‌هایی که به ما نشان می‌دادند. برخی از آنها آن‌قدر زشت و خشن بودند که قالب تهی می‌کردیم!

ممکن است این چیزی که شما می‌گویید، درست باشد. از زمان دوران ۸۰-۷۰ سالگی هم از کارهای من خوش‌شان می‌آید. هرچند کروه سنی «ج» مربوط به زمان کارکردن من درکانون بود. بعد از آن من برای همه گروه‌های سنی کار می‌کردم. مثلا «قبل در خانه تاریک» را برای هیچ گروه سنی نکشیدم. یکی از دوستانم در آمریکا این کتاب را به مهدکودک برده و به‌عنوان یک تناثر اجرا کرده بودند.

الان چه کار جدیدی در دست دارید؟

من دارم تصویرگری‌های قدیمی‌ام را که چاپ نشده‌اند، بررسی می‌کنم و ویلی تمام شد. به چاپ می‌سپارم. کار دیگری که دارم انجام می‌دهم. بعضی‌هایشان مربوط به زنان قاجار است که به تابلوهای زنده و حرکات اکروباتیک انجام می‌دهند. سر و دست پایین پاها بالا هستند و تجین نقاشی‌هایی در عصر قاجاریه دارییم و از آنها کیسی کامل و با کلاژ. سبک خودم را بیاده می‌کنم یا یک جاهایی سر به سرشان می‌گذارم. در نهایت از دل‌شان «بابا رگب» به من می‌آید. جالب است بدانید حدود ۲۰ کاربرزی و دو هزار نقاشی مینیاتور داشتم که تا به حال بیش ندادماند! این کارها در زمان نامسالدین شاه به تفلیس رفته و آنجا نمایشگاه می‌گذارند. ولی‌الله «تهرانیه کرمنجانی» منعقد می‌شود. آنجا را به ما بیس نمی‌دهند! یعنی ما بین کارها را نبدیدایم. ولی عکس‌هایشان را دیدم. همین من را تشویق کرد تا از آن آثار کیی و نکته خودم را به آنها وارد کنم. یکی از مهم‌ترین بحث‌های توجه من الان روی کودکان و نوجوانان است و کاهی دانشجویان که بتوانم آنچه را که بلد هستم، به آنها بیاموزم. به هر حال از اولین تاپیدها شعار افقای هنرمند و بهم‌پویر و خانم لیلی حاری، آژانس کپی‌رایت کیا و دیکران که به من کمک کردند، تشکر را دارم.

استفاده از عناصر موسیقایی در رسیدن به مفهوم سایه‌روشن در گفت‌وگو با هومن دهلوی

رقص نور و سایه در گفت‌وگوی پیانو و شاه‌کمان

فرزانه نکوواصل

با هومن دهلوی، موسیقی‌دان، آهنگ‌ساز و نوازنده، فرزند استادان کران‌فر حسین دهلوی و سوسن اصلانی (دهلوی)، به بهانه خلق اثری دیگر به گفت‌وگو نشستم. «سایه‌روشن‌ها» همچون دیگر آثار وی روایت مختصرنه‌فرد خود را دارد. این ویژگی موجب شده کارهای او شبیه یکدیگر نباشند. در عین حال امضای خاص هنرمند را دارد. موسیقی به مدد الهام از نقاشی و عناصر طبیعی، فضایی وهم‌آلود ایجاد کرده است. روایتگر جدال با تاریکی، بدون رفتارهای اغراق‌آمیز و درعین حال انسی از حزن و اندوه و بدون در تاریکی مطلق و ناامیدی در آن دیده نمی‌شود. زندگی، امید و تلاش مدام برای رسیدن به روشنی را به کمال مطلوب به تصویر کشیده است. این ویژگی‌ها موجب شده این اثر از دیگر کارهای دهلوی متمایز شود.

●●●

از «سایه‌روشن‌ها» بگویید.

«سایه‌روشن‌ها» مجموعه‌ای است که در ابتدا قرار بود براساس یک فیلم مستند درباره زندگی و آثار نقاش معاصر ایرانی حمیدرضا انذرز شود. آشنایی و دوستی ما و همین‌طور شناخت از آثار ایشان به سال‌های دور برمی‌گردد. وقتی بیشنهاد ساخت موسیقی این فیلم مستند که بخشی از آن ساخته شده بود به من داده شد، از آن استقبال کردم. براساس فضای فیلم و اثر هرمند، اتودهایی با بیانو زدم و ضبط کردم. در اولین دیداری که داشتیم قطعاتی از موسیقی را برای آنها پخش کردم که از آن بسیار استقبال شد. تصمیم گرفته شد در همان فضا پیش بروم. از همان ابتدا در ذهنم بود علاوه بر بیانو یک سازِ کمانچه‌مانند که به مجموعه اضافه کنم که بتوانم کنتراست مناسبی از نظر رنگ و جنس صوتی به وجود بیاورم. ساز را ویولنسل انتخاب کرده بودم و همین‌طور نوازنده‌ای توانا و خلاق که قابلیت اجرای آنچه را در ذهنم بود، داشت. خوشبختانه توانستم در همان زمان روی بخش بیانو کار کنم و با تکمیل اتودهای اولیه، حدود ۲۰ دقیقه موسیقی اجرا و ضبط شد. در این مسیر قضیه تداخلی نه تب چلو بود نه تب چلو. می‌خواستم بیشتر براساس ماجه‌های‌داری و بسط و گسترش ذهنی پیش بروم. فیلم را فقط یک بار دیدم و نخواستم دوباره ببینم. چراکه معمولا برای ساختن موسیقی تئاتر و سینما بر مبنای ذهنیتی که همان بار اول در من ایجاد شده و سوژه‌هایی پیدا می‌کنم. اینجا هم به همین شکل براساس احساس و برداشتی که از انذرز داشتم، ایده‌های موسیقی را ساختم و به مرور بسط و گسترش دادم که بیشتر به سایه‌روشن‌ها بیش بردم و جاهایی نیز برای حضور ساز کمانچه تعیین کردم. به دلیل مشغله کاری و در دست داشتن پروژه‌های دیگر به کاملشدن ساختن موسیقی این فیلم نرسید. سال کار را گرفتم. متوجه شدم که خاطر برای من هم‌بیش تقسیرش کرد. ولی هیچ‌وقت نمی‌شود تاریخ را پنهان کرد. به هر حال به مورز رمان در هر جایی آن واقعه یک روزی نشان داده می‌شود.

مثل فیلم‌هایی که سانسور می‌شوند یا جزایه پخش نمی‌کنند.

بله. اصلا کار هنرمند سانسورشدنی نیست. اما بنهان‌کردن نقاشی‌های زنان عریان و لمیدن روی تخت یا مجسمه ونوس در استامپ بوتان که زمانی لخت و اروتیک محسوب می‌شود. قبل از اینکه بی‌حجابی محسوب شود. بخشی از واقعیت بدن است. حتی در واتیکان که مذهبی‌ترین کشور در غرب است. تصاویر حضرت عیسی (ع) در کنار حضرت مریم (س) معنویت را نشان می‌دهد. که بعد آمدند آن را شکستند و به جای دیگری بردند. به این حال مسجدیان با احترام به آن نگاه می‌کنند.

نظر خانم دکتر رهنورد یا مهندس موسوی درباره کارهای‌تان چه بوده؟

جز تشویق و تحسین چیزی ندیدم.

عرصه کاری آقای مهندس موسوی جدا از خانم رهنورد است. اصل پیشنهاد یا نقد خاصی درباره کارهای‌تان داشتند؟

البته می‌دانید که آنها در حصر یا هم بکسری تابلو کشیده و یک کار تلفیقی کرده‌اند. قسمت بیش تابلو. خانم رهنورد مینیاتور کشیده بود و قسمت بالا را هم مهندس موسوی که تلفیق قشنگی بود.

اصلا منتظر خاصی داشتید؟

توی ایران خودم را گشتم منتظر بیدا کنم که کسی بیاید و کارهایم را نقد کند. یعنی از آقایان فرشچیان، زبرکلک و... می‌خواستم که کارهایم را در هنل کالا به ایشان نشان دادم. به آنها می‌گفتم من می‌خواهم پیشرفت کنم ولی هیچ‌کس به من نمی‌کوید که کجای کارم اشکال دارد. ایران کفت مشکل کارهای تو این است که همه چیز را قشنگ و با لطافت می‌کشی! متلا بچه‌ها دو تا جیرجیر بیه‌ام دستمون بود. ما تا برسیدنگ آن حس را به آدم منتقل می‌کرد. این یک نکته مهم و کاربردی برای من بود. یک بار به زور مهندس موسوی و خانم رهنورد را به آتلیام که توی زیرزمین بود. آوردم. کارهای بزرگی را که کشیده بودم. به آنها نشان دادم. اول کفتند که خیلی خوب است. ولی در آخر آقای مهندس موسوی کفت این یکی خیلی کامل و بهتر شده و البته یک بار دیگر هم درباره یک‌سری کارهایی که نبوده بودند، این حرف را زدند که «این خیلی خوب است» و من از این تلیدها فهمیدم که سر آنهای دیگر خیلی خوب است!

شاید کارهای شما برای گروه سنی زیر ۸ سال است. بادم می‌آید در دوران بچگی کارتون‌هایی که به ما نشان می‌دادند. برخی از آنها آن‌قدر زشت و خشن بودند که قالب تهی می‌کردیم!

ممکن است این چیزی که شما می‌گویید، درست باشد. از زمان دوران ۸۰-۷۰ سالگی هم از کارهای من خوش‌شان می‌آید. هرچند کروه سنی «ج» مربوط به زمان کارکردن من درکانون بود. بعد از آن من برای همه گروه‌های سنی کار می‌کردم. مثلا «قبل در خانه تاریک» را برای هیچ گروه سنی نکشیدم. یکی از دوستانم در آمریکا این کتاب را به مهدکودک برده و به‌عنوان یک تناثر اجرا کرده بودند.

الان چه کار جدیدی در دست دارید؟

من دارم تصویرگری‌های قدیمی‌ام را که چاپ نشده‌اند، بررسی می‌کنم و ویلی تمام شد. به چاپ می‌سپارم. کار دیگری که دارم انجام می‌دهم. بعضی‌هایشان مربوط به زنان قاجار است که به تابلوهای زنده و حرکات اکروباتیک انجام می‌دهند. سر و دست پایین پاها بالا هستند و تجین نقاشی‌هایی در عصر قاجاریه داریم و از آنها کیسی کامل و با کلاژ. سبک خودم را بیاده می‌کنم یا یک جاهایی سر به سرشان می‌گذارم. در نهایت از دل‌شان «بابا رگب» به من می‌آید. جالب است بدانید حدود ۲۰ کاربرزی و دو هزار نقاشی مینیاتور داشتم که تا به حال بیش ندادماند! این کارها در زمان نامسالدین شاه به تفلیس رفته و آنجا نمایشگاه می‌گذارند. ولی‌الله «تهرانیه کرمنجانی» منعقد می‌شود. آنجا را به ما بیس نمی‌دهند! یعنی ما بین کارها را نبدیدایم. ولی عکس‌هایشان را دیدم. همین من را تشویق کرد تا از آن آثار کیی و نکته خودم را به آنها وارد کنم. یکی از مهم‌ترین بحث‌های توجه من الان روی کودکان و نوجوانان است و کاهی دانشجویان که بتوانم آنچه را که بلد هستم، به آنها بیاموزم. به هر حال از اولین تاپیدها شعار افقای هنرمند و بهم‌پویر و خانم لیلی حاری، آژانس کپی‌رایت کیا و دیکران که به من کمک کردند، تشکر را دارم.

**مورد دیگری که باعث افتخار من شد پیشنهاد نشر «یمان‌دیشن» بود در سال ۱۳